

پیدایش و بنیان‌پذیری «حکومت» و «مرز» در ایران

برگردان: دکتر حمیدرضا ملک محمدی نوری

نگارش: دکتر پیروز مجتهدزاده

است؛ از خاور به افغانستان و پاکستان؛ از باختر به ترکیه و عراق؛ و از جنوب به خلیج فارس، دریای عمان و گوشه شمال باختری اقیانوس هند.

از دید جغرافیایی، این نام پهنه‌ای گسترده‌تر از کشور ایران را دربرمی‌گیرد و سراسر فلات ایران را شامل می‌شود. از دید فرهنگی، این نام دربرگیرنده همه مردمانی است که براساس آیین ایرانی سر می‌کنند و به زبان‌های ایرانی - شاخه‌ای از خانواده زبان‌های هند و اروپایی - گویش دارند، مردمی که به فارسی سخن می‌گویند، به گونه‌های کردی، لری، مازندرانی، گیلک، بلوچی و...

گفته می‌شود که نخستین ایرانیان از گروه‌های کوچ‌نشین از ریشه

* شرح مترجم: برابر نهادن واژه‌های «حکومت» و «STATE»، برحسب نظر و سلیقه ویژه نگارنده کتاب در گزینش واژه‌های حکومت و دولت صورت گرفته است.

** شرح مترجم: برگردان فارسی متن به معنی هم‌خوانی دیدگاه‌های مترجم و نگارنده کتاب در مورد همه نکته‌ها و تحلیل‌ها نیست.

متن زیر برگردان فارسی مقدمه کتاب «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» *The Amirs of the Borderlands and Eastern Iranian Borders* نگارش دکتر پیروز مجتهدزاده از دانشگاه لندن است که در ژوئن ۱۹۹۶ از سوی بنیاد پژوهشی یوروسویک Urošević لندن منتشر گردیده است.

این کتاب، پژوهشی گسترده پیرامون پیدایش و شکل‌گیری تدریجی مرزهای خاوری ایران است. نگارنده کتاب، برای روشن نمودن نقش حکومت‌های مرزدار در نظام و ساختار دولت در ایران، اصل پیدایی مفهوم دولت و روند بنیان‌پذیری آن را مورد بحثی جالب توجه قرار داده که می‌تواند برای پژوهشگران این مباحث بسیار مفید باشد.

از این روی، مقدمه یاد شده به شکل مقاله‌ای مستقل ترجمه شده و از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرد. متن کامل کتاب از سوی مترجم در دست برگردان به فارسی است و بهنگام منتشر خواهد شد.**

واژه «ایران» به معنی «سرزمین آریاییان» است. از دید سیاسی، این نام به کشوری داده می‌شود که در جنوب باختری آسیا واقع است، در آن بخش از گیتی که اصطلاحاً «خاورمیانه» خوانده می‌شود. ایران با گستره‌ای برابر با ۱۶۴۸۱۹۵ کیلومتر مربع، از شمال به دریای خزر و جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان، نخجوان و ترکمنستان محدود

شاهنامه فردوسی (۱۰۲۰ میلادی) که براساس ترجمه کتاب گم شده «خدای نامه» اواخر عصر ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ میلادی) پدیدار آمد. یهودیان باستان در نوشته‌های تاریخی خود دید دوستانه تری نسبت به ایران داشتند، ولی این نوشته‌ها به دورانی محدود می‌شود که روابط ایران و یهود را دربر می‌گیرد. به گفته دیگر، این نوشته‌ها به دوران‌های نخستین هخامنشیان محدود می‌شود، به‌ویژه دوران کوروش، هنگامی که وی اسیران یهودی در بابل را آزاد ساخت:

«شکیبایی و مهربانی که کوروش بزرگ و برخی از جانشینانش نسبت به یهودیان نشان دادند، جای شگفتی نمی‌گذارد که چرا آنان از ایرانیان به نیکی یاد کرده‌اند و روزگاران درازی را به آنان وفادار ماندند. به هنگام فتح بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد، کوروش یهودیان را در آن سرزمین در اسارت یافت.... پادشاه هخامنشی با آنان همدردی طبیعی احساس کرد.... (با رها کردن آنان از اسارت) تردیدی نیست که وی پیش‌گویی اشعیاوی پیامبر Isiah (سوره xliiv) را عملی می‌کرد»^۴.

تاریخ شناس انگلیسی، لاکهارت Lockhart، پس از سخن بالا، آیه مربوطه از سوره یادشده در تورات را چنین نقل می‌کند:

«این پروردگار شماس... که از کوروش می‌گوید. او چو بان من است،^۵ و در زمین آن کند که من می‌خواهم؛ به درستی که به اورشلیم خواهد گفت تو بنا خواهی شد؛ و به معبد خواهد گفت زیربنای تو ریخته خواهد شد»^۶.

نخستین هجوم بیگانه که سبب ویرانی گسترده و انتقال تاریخ نوشته‌های دوران هخامنشی شد، حمله مقدونیان بود. اسکندر به جای نابود کردن این نوشته‌ها، فرمان داد تا آنها را به مصر ببرند و در کتابخانه‌ای با شهرت جهانی که وی در اسکندریه ساخته بود، جای دهند. گویند که این کتابخانه بعدها، به هنگام هجوم عربان به مصر، از میان رفت. این حقیقت که هجوم اسکندر به ایران انگیزه‌ای فلسفی داشت، و شهروندی پیشرفته ایران دوران هخامنشی جلب‌کننده اصلی توجه وی بود، به تأیید شماری از تاریخ‌دانان و دانشمندان که به مطالعات تاریخی توجه دارند، رسیده است. در پاسخ به نامه‌ای از نگارنده، ژان گاتمن Jean Gottmann دانشمند برجسته جغرافیای سیاسی روزگار ما که از احترامی بین‌المللی برخوردار است و نظریه‌هایش در «ایکونوگرافی iconography» و «سیرکولاسیون circulation» مورد بحث گسترده است، در تاریخ ۱۷ ژوئن ۱۹۸۷ نوشت:

«.... ایران می‌بایست بخشی از جامعه انسانی باختر جهان بشری شمرده می‌شد، و من گمان دارم همین برداشت چیزی بود که اسکندر کبیر مقدونی، شاگرد ارستو، در راستای آیین بزرگ فلسفی باختر، در ایران یافت و همین انگیزه بود که تا آن اندازه توجهش را جلب کرد که می‌خواست ساختاری مسالمت‌آمیز و براساس همکاری‌های چندملیتی میان ایرانیان و یونانیان در درون امپراتوری بزرگی که می‌ساخت، پدید آورد...»^۷

هند و اروپایی بوده‌اند که از خاور و باختر دریای خزر به جنوب حرکت کرده‌اند، با گذشت زمان بر ساکنان بومی این سرزمین چیره شده‌اند و آنان را میان خود حل کرده‌اند، ولی شهروندی و یکجا نشینی آنان را تا حدود زیادی، در پیش گرفته‌اند. باور عمومی بر این است که ایرانیان از شاخه پارسی، در آستانه قرن هفتم پیش از میلاد مسیح، نخست انسان را به اختیار گرفتند، سرزمینی که کانونش را تپه مالیان در فارس می‌دانند. آمدن کوچ‌نشینان ایرانی، همانند سکایان و هیتالیان، از شمال خاوری به داخل این کشور، تا میانه سده ششم میلادی^۱ ادامه پیدا کرد.

نقش آفرینی این مردم در پیدایش و گسترش شهروندی خانواده انسانی، از سده ششم پیش از میلاد - هنگامی که امپراتوری پارس پدیدار آمد - تا سده هفتم میلادی که ایران به دست عربان افتاد، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. تاریخ‌های نوشته ایرانی در گذران رویدادهایی چند از میان رفته است. آگاهی ما از تاریخ پیش از اسلام ایران یکسره از آگاهی‌هایی استخراج شده است که نوشته‌های عبری، یونانی، رومی و عرب به دست می‌دهند.

اگر چه منابع یادشده اشاره‌هایی به ایران و نقش آفرینش در دنیای کهن دارند، درخور توجه است که تقریباً همه این منابع از ایران به عنوان یک دشمن، نه به عنوان یک دوست یا یک موجودیت سیاسی سوم سخن گفته‌اند. به این دلیل، جای شگفتی نیست که دنیای امروز تا این اندازه با اهمیت نقش ایران در دنیای کهن نا آشنا است:

«با توجه به نقش بزرگی که انسان آریایی در تاریخ جهان داشته است، اصل و ریشه ما (بازماندگان آنان) و سرزمینی که گاهواره نژاد ما بوده است، چه بیگانه می‌نماید. شهروندی‌های عبری، یونانی و رومی را انسان باختر زمین همراه شیر مادر به خود می‌گیرد. دورنمای گسترده شهروندی ایرانی که نیاکان ما از آن برخاستند و شکوفا شدند، به فاصله ماه از زمین، برای این فرزندان دور می‌نماید. تاریخ نخستین این شهروندی، نزد ما، محدود است به اشاره‌هایی گاه‌گاه به دوران‌هایی که ایران زمین در ارتباط با اورشلیم و یونان بوده است. دلبستگی و هم‌احساسی ما یکسره در اختیار تبعیدیان یهود، افسانه‌های دراماتیک ماراتن و ترموپولی، رژه ده هزار سرباز، یا ستاره زودگذر اقبال اسکندر مقدونی است؛ در میان این رویدادها، اشاره‌هایی گذرا دیده می‌شود به گستره قلمرو اهورا (کتاب استر Esther از تورات، سوره‌ای که می‌گوید: از هند تا تیبری)، پیشینه فرمان کوروش پادشاه پارس (کتاب عزرا Ezrai از تورات، سوره یکم)، ابتکار داریوش به هنگام دستیابی به تاج و تخت، و پیدایش زرتشتی‌گری. بخشی از دلایل این وضع، بدون تردید این است که ایران تاریخ نوشته شده خودش را ندارد. نه هرودت از میان ایرانیان برخاست (و در میان آنان زیست) و نه گزنفون.... آگاهی ما، با همه پراکندگی‌اش، از بیگانگان رسیده است؛ از یهودیان و یونانیان، دشمنان ملی ایران.^۲ و این کمبود بزرگی است»^۳.

خود ایرانیان، تا همین اواخر، آگاهی از تاریخ باستان خود را از تاریخ‌نویسان اسلامی و عرب می‌گرفتند و از افسانه‌های حماسی

(حکومت متکی بر شماری از مردمان nation state) درآمدند و مجموعه‌ای از این یکان‌ها نقشه سیاسی جهان را به وجود آورد. عصاره نخستین تئوری جغرافیایی حکومت را، چنان‌که پیتر تیلور Peter Taylor یادآور می‌شود،^۹ گاتمن (Gottmann) (۵۲ - ۱۹۵۱)، هارتشورن Hartshorne (۱۹۵۰) و جونز Jones (۱۹۵۴) پدید آورده‌اند. ژان گاتمن جدا بودن‌های سیاسی را در گروه‌های انسانی بررسی کرد و به این نتیجه رسید که این جدا بودن‌ها بر پایه دو حرکت استوار است - سیرکولاسیون circulation (به مفهوم فرانسوی واژه) که سبب ناآرامی‌هاست و آیکونوگرافی iconography (به مفهوم انگلیسی واژه) که آرامی‌ها را سبب می‌شود. گذشته از این، گاتمن توانسته است درک کردنی‌ترین برآورد، تا این تاریخ، را از مفهوم سرزمین در رابطه با مفهوم حکومت ارائه کند. در نوشته‌ای زیر عنوان «گذران تکاملی مفهوم سرزمین»، درحالی‌که تأکید دارد مفهوم سیاسی سرزمین در روزگار ما همچنان دست خوش دگرگونی بنیادی پراهمیتی است، می‌نویسد:

«سرزمین، هم مفهومی سیاسی است و هم جغرافیایی. چرا که چهره جغرافیایی زمین هم جلوه‌گاه جدایی‌های سیاسی است، و هم از راه جریان‌های سیاسی سازمان می‌یابد».^{۱۰}

پس از آن، گفته‌ای از ارستو در «فیزیک» را نقل می‌کند که «چیزی که درجایی قرار ندارد، وجود ندارد»، و به این دلیل، پیشنهاد می‌کند تعاریفی که خود از مفهوم سرزمین ارائه کرده است مورد پذیرش قرار گیرد. وی سرزمین را چنین تعریف کرده است:

«سرزمین بخشی از جلوه‌گاه جغرافیایی است که با ادامه فیزیکی قلمرو یک حکومت برابری پیدا می‌کند. این مفهوم جای دهنده فیزیکی و پشتیبانی دهنده بدنه سیاسی است که یک ساختار حکومتی به خود می‌گیرد. این مفهوم، بهانه فیزیکی یک نظام سیاسی را معرفی می‌کند که در حکومتی ملی یا در بخشی از آن که از گونه‌ای اقتدار برخوردار باشد، قوام می‌گیرد».^{۱۱}

این تعریف که به مراتب کارتر از تعاریف ارائه شده از سوی دیگران است، تردیدی در جدایی ناپذیری مفاهیم حکومت و سرزمین برجای نمی‌گذارد. با این حال، شایان توجه است، درحالی‌که سرزمین بیشتر پدیده‌ای فیزیکی است، حکومت بیشتر جنبه‌ای سیاسی دارد.

مفهوم «حکومت» در ایران در دوران هخامنشیان، معنایی همانند معنای امروزی آن یافت. نشانه‌ای در دست نیست که گویای وجود مفهوم حکومت سرزمینی در دوران پیش از هخامنشیان باشد. حکومت هخامنشی (۳۳۰-۵۵۹ پیش از میلاد) با تعیین سازمانی اداری، مرکب از ساتراپ‌ها یا پادشاهان خودمختار، فرماندهان نیروهای سواره و پیاده و دریایی، جمع‌کنندگان مالیات‌ها، بازرسان اداری و همچنین باگستراندن ارتباطات زمینی و دریایی مفهومی سیاسی پیدا کرد. درحالی‌که با تقسیم امپراتوری به ساتراپی‌های گوناگون که هر یک از سازمان اداری ویژه خود برخوردار بود، در آن دوران مفهومی جغرافیایی به

اگر این، هدف اصلی حمله به ایران بود، مسلماً اسکندر توانسته جلوه‌هایی از آن را پدیدار آورد. ترجمه یونانی تاریخ و نوشته‌های هخامنشی در اسکندریه، و مسلماً آنچه ایرانیان از یونانیان آموختند، زیربنایی به وجود آورد که شهروندی جهانی انسان امروزی روی آن ساخته شده و تکامل یافته است.

«میراثی که از ایرانیان برای باختر زمین مانده است و هنوز هم در جهان بینی و اندیشه و در ساختارهای فرهنگی باخترزمین جلوه دارد، بی‌شمار است. اگر ریشه‌یابی و تشخیص چهره این پدیده‌ها گام دشوار می‌نماید، بدین علت است که این میراث از راه فرهنگ‌های واسطه به باختریان رسیده و جلوه‌هایی باختری یافته است... نخستین پدیده‌ای که می‌توانیم آن را ساختار عمودی حکومت نام دهیم، در شمار این میراث کهن است. این پدیده از راه ساختار حکومتی امپراتوری واپسین رُم و دوباره پیدایی آن در سده‌های میانه، به جهان امروز رسیده است؛ از راه ساختارهایی چون سرداری و شوالیه‌گری که، به گونه‌ای ابهام‌آمیز و در پوششی کلتیک - ژرمانیک به جوامع اروپایی راه یافت و بعدها جلوه‌ای مسیحی پیدا کرد».^۸

به هر حال، آنچه از نوشته‌های هخامنشی مانده بود، همراه با آنچه در دوران پارتیان و ساسانیان نوشته شده و برجای مانده بود، در حمله عربان در میانه سده هفتم میلادی از میان رفت. عربان، چنان‌که شماری از تاریخ‌نویسان آورده‌اند، هنگامی که خود را با انبوه کتاب‌ها در کتابخانه‌های گوناگون ایران روبرو یافتند، از فرمانده و خلیفه خود، راهنمایی خواستند که با آن‌ها چه کنند. داستانی راست یا ناراست در مورد صدور دستوری سفسطه‌آمیز در این باره وجود دارد که معروف است. اگر این داستان پایه‌ای راستین داشته باشد، کار عربان در سوزاندن کتاب‌ها در ایران را نباید به دشمنی ویژه آنان نسبت به ایران و مردمش تعبیر کرد چرا که عربان در کشورگشایی‌هایشان در دیگر سرزمین‌ها نیز با مردمان و میراث فرهنگی آنان چنین کرده‌اند. استراتژی عربان در آن روزگاران این بود که ساختاری سیاسی را با فراگیری جهانی بنیاد دهند که در آن جایی برای فرهنگ‌ها و گویش‌های بومی و غیر عربی نباشد.

گذران تکاملی مفهوم «حکومت STATE» در ایران

حکومت بعد عمودی ساختار سیاسی و تشکیلاتی قانونی است که بر بنیاد رضایت عمومی مردم در یک گروه انسانی مشخص پای می‌گیرد. سرزمین چهره افقی یا فیزیکی این ساختار است. به گفته دیگر، سرزمین جلوه‌گاه فیزیکی حکومت است و حکومت سازمان دهنده سرزمین. یکان‌های سازمان یافته سیاسی، در گذشته، به گونه حکومت‌های سرزمینی جلوه داشتند و بعدها، به گونه حکومت‌های ملی

سکه‌های زرین «دریک - darics» و سیمین «سیگلو - siglus» را رایج کرد تا دادوستد و بازرگانی را در سراسر امپراتوری آسان سازد؛ جاده شاهنشاهی را، از شوش در خوزستان تا سارد در کرانه‌های دریای اژه، با شاخه‌هایی به تخت جمشید و دیگر مراکز مهم، ساخت؛ تهیه نقشه این جاده و کشورهای متمدن در درازای آن را روی صفحه‌ای برنزی^{۱۸} فرمان داد که باید نخستین نقشه جغرافیایی گویای جزئیات در تاریخ بشر باشد؛^{۱۹} سرویس پستی را با استقرار افراد و اسبان تازه نفس در مسافت‌هایی نسبتاً کوتاه، بنیاد نهاد؛ و کندن کانالی را در مصر فرمان داد تا دریای سرخ را از راه رود نیل (پیراوا)، به مدیترانه وصل کند.^{۲۰} سنگ نوشته‌ای در قاذیق، نزدیک سوئز، پیدا شده که گفته‌ی زرین بر آن نقش شده است، گفته‌ای که آشکارا نمایانگر دلبستگی هخامنشیان به بهره‌گیری بازرگانی از راه‌های دریایی است؛^{۲۱}

«چنین گوید داریوش شاه، من پارسیم و به یاری پارسیان گهت را گرفتم. من فرمان دادم به کندن این کانال از رود پیراوا به دریایی که از پارس بدان رسد. این کانال کنده شد چنان که من فرمان دادم.»^{۲۲} این برنامه‌ها شکوفا کردن رفاه اقتصادی را، از راه به هم پیوستگی بیشتر مردمان گوناگون امپراتوری در ارتباطی بازرگانی، هدف داشت و آن امپراتوری را به درستی شایسته‌ی عنوانی چون «مشارك المنافع ملل نیمه مستقل» می‌ساخت.

«با به هم پیوستن سراسر آسیای باختری و مصر دریک امپراتوری پایدار، پارسیان امکانات تازه‌ای برای پیشبرد زندگی اقتصادی (بشر متمدن) مطرح ساختند. داریوش بزرگ (۴۸۵-۵۲۱ پ.م.) ارزش پیوستن پارس به هند و مصر، از راه دریا و خشکی، را دریافته بود.»^{۲۳}

نقشی که حاکمان پارسی امپراتوری هخامنشی در پیشبرد شهروندی بشر داشتند چنان گسترده و پراهمیت بود که جهانیان مشارک المنافع بزرگ ملت‌های نیمه مستقل را که آنان بنیاد نهادند، در سراسر تاریخ، به پارسیان نسبت دادند و کشور ایران را تا همین اواخر «پارس - Persia» می‌خواندند. گاهی این نکته فراموش می‌شود که هخامنشیان این امپراتوری بزرگ را به سلسله‌های حکومتی زیادی که از بخش‌های گوناگون این مشارک المنافع سر برآوردند، سپرده‌اند؛ سلسله‌های حکومتی که سران بیشتر آنها حکومت محلی بخشی از ایران را در دوران امپراتوری پیشین داشتند.

هنگامی که نوبت به ساسانیان (۶۵۱-۲۲۴ میلادی) رسید، مفهوم حکومت و سازمان و تقسیمات اداری در داخل و در بخش‌های پیرامونی، چهره‌ای روشن‌تر به خود گرفت. نه تنها ساسانیان تقسیمات اداری امپراتوری هخامنشیان (چهل کشور خودمختار) را دوباره سازی کردند،^{۲۴} بلکه ایده «چهارگوشه گیتی» دوران هخامنشیان را مفهوم تازه‌ای بخشیدند. آنان امپراتوری ایران را به چهار کوست یا کشور بزرگ و برخوردار از خودمختاری تقسیم کردند، ولی هر یک را به یکی از اشراف زادگان ساسانی واگذارند. این چهار کشور بزرگ عبارت بود از: کوست خراسان (خراسان بزرگ در روزگاران کهن)، کوست شمال،

«حکومت» داده شد.

هخامنشیان گونه‌ای امپراتوری را بنیاد دادند که توانمندی جهانی شدن داشت. این امپراتوری از هندوستان در خاورزمین تا گهت (مصر) در باختر زمین گسترده بود. بنیان‌گذار این امپراتوری، کوروش بزرگ (۵۲۹-۵۵۹ پ.م.) نخست بر کشور پارس (بخش جنوبی ایران) در امپراتوری مادها (۷۰۹-۵۵۹ پ.م.) شاهی داشت. وی و جانشینانش این حکومت را گستراندند و یک امپراتوری نوپدید آوردند. آنان قلمرو خود را به چهل ساتراپی تقسیم کردند که سرزمین‌های میان ماورای آمودریا، سند، ماورای قفقاز تا حدود آنچه امروز ملداوی خوانده می‌شود، ماورای اردن و سوریه، بین النهرین و قبرس، گهت و لیبیه^{۱۲} و جنوب خلیج فارس را در برمی‌گرفت. هر یک از این سرزمین‌ها از سوی شاهی خودمختار اداره می‌شد، درحالی که شاه شاهان در پایتخت امپراتوری در پارس بر سراسر امپراتوری سروری داشت. شاه شاهان آورنده قانون نبود، بلکه دین‌ها و قانون‌های ملت‌های گوناگون امپراتوری را پشتیبان بود.

«قانون مادها و پارس‌ها که دگرگون ناشدنی بود، قانونی مقدس شمرده می‌شد.... دیگر ملت‌های امپراتوری دین و آیین و داوران ویژه خود داشتند که از سوی شاه شاهان پشتیبانی می‌شد....»^{۱۳}

به پاسداری استقلال و هویت فرهنگی مستقل ملت‌های گوناگون امپراتوری بود که شاه شاهان خود را به دین ویژه‌ای بسته نمی‌ساخت. ^{۱۴} هنگام تسخیر سرزمین‌های تازه، مردمان آنها آزاد بودند دین و قانون و آیین ویژه خود را حفظ کنند و شاه بزرگ تلاش می‌کرد تا رفاه آنان در جامعه بزرگ هخامنشی تأمین گردد. هنگام تسخیر بابل، کوروش یهودیان اسیر را آزاد ساخت و آنان را به اورشلیم بازگرداند.

هنگامی که در بابل بود، فرمان یا منشوری صادر کرد که متن آن هنوز برجای مانده است.^{۱۵} در این منشور، وی برابری همه مردمان امپراتوری و دادگری برابر برای همه آنان را فرمان داد. در آنجا، گذشته از عنوان‌هایی چون پادشاه انشان و پادشاه چهارگوشه گیتی،^{۱۶} وی خود را پادشاه بابل، سومر و آکاد خواند. وی، در بابل، از خدای پارسیان سخن نگفت، بلکه نیایش و سہاس به درگاه «مردوخ» خدای بابل آورد. این برخورد روشن‌بینانه سیاسی، وابسته شدن داوطلبانه شماری از مردمان دیگر سرزمین‌ها، از جمله شهرهای یونانی چون قبرس را به امپراتوری سبب شد.^{۱۷} مردمان سرزمینی یونانی که امروز «قبرس» خوانده می‌شود، حتی نام سرزمین خود را از به هم آمیخته‌ای از نام «کوروش» و «پارس» گرفتند. داریوش امپراتوری هخامنشی را به بیست کشور تقسیم کرد که هر یک زیر نظر یک ساتراپ اداره می‌شد؛ میزان مالیات هر ساتراپ را مشخص ساخت و کسانی را برای گردآوری مالیات در هر کشور تعیین کرد و بازرسان سیار را که «چشم و گوش» شاه بزرگ خوانده می‌شدند، به سراسر امپراتوری روانه کرد تا کار ساتراپ‌ها و فرماندهان و مالیات گیرندگان را بررسی و به شاه گزارش کنند؛

کوست باختر، و کوست جنوب. مسعودی، جغرافیانویس عرب در سده چهارم هجری در این باره می نویسد:

«اردشیر (بنیانگذار امپراتوری ساسانی) طبقه بندی جامعه را سازمان داد و هفت طبقه از آنها به وجود آورد؛ وزیران و پس آنکه، روحانیون که امور دینی را پاسداری می کردند و داوران (قاضیان) که بر همه روحانیون ریاست داشتند. چهار اسپهبد را فرماندهی داد، یکی را بر خراسان و دوم را بر مغرب و سوم را بر استان های جنوبی و چهارم را بر استان های شمالی. این اسپهبدان گردانندگان کارهای کشور خود بودند. هر یک از آنان حاکم بر سیاست های یک پاره از امپراتوری بود و فرمانده یک چهارم ارتش. هر یک از آنان مرزبانی داشت که قائم مقام آن اسپهبد بود. طبقه دیگر، صاحبان تدبیر (بخردان) [بودند] که در کارهای کشور رابزنی می کردند و رسیدگی به مشکلات نزد آنان صورت می گرفت. پس آنگاه، طبقه خوانندگان و موسیقی دانان بودند که صنعت موسیقی را سازمان می دادند...»^{۲۵}

ایران شناس روسی، کنستانتین اینستانستف Konstantin Inostansteve درباره تقسیمات سیاسی - اداری امپراتوری ساسانی چنین می نویسد:

«مقام فرماندهی کل (نیروهای مسلح) در دوران خسرو انوشیروان منحل شد و چهار فرمانده کل به جای آن در نظر گرفته شدند که هر یک بر یک چهارم ارتش امپراتوری فرماندهی می کرد. در برخی موارد، شخصی از نزدیکان پادشاه یا از خاندان پادشاهی بر مقامی بالاتر از مقام هر یک از این چهار فرمانده قرار می گرفت...»^{۲۶}

در این جا شایسته است یادآوری شود که در دهه های واپسین روزگاران ساسانیان بود که نام «ایران» به گونه «ایران شهر» یا «کشور ایران» پدید آمد.

بازپیدایی حکومت در ایران

از همان نخستین سال هایی که ایران ضمیمه خلافت عربی دمشق شد (میان سده هفتم میلادی) جنبش هایی ایران گرایانه در این سرزمین آغاز گردید. این جنبش ها که حفظ فرهنگ ایرانی و بازساختن زندگی مستقل سیاسی کشور را هدف داشت، در همه جنبه های زندگی اجتماعی مردم این سرزمین خودنمایی کرد. از زبان گرفته تا هنرها، ادبیات، دانش ها و تکنولوژی، و از مذهب گرفته تا دیدهای اجتماعی، هر یک جلوه گاهی ویژه از این جنبش ها را به نمایش درآورد. این جنبش از هنگامی آغاز گردید که ایرانیان از امام حسین (ع) نوه پیامبر اسلام (ص) و امام سوم مسلمانان شیعی خواستند به سرزمین های ایرانی بیایند و مبارزاتش را در برابر خلافت اموی دمشق (۷۴۹-۶۶۱ میلادی) پی گیری کنند؛ از هنگامی که هرمان (ابومسلم خراسانی) به فرماندهی ارتش امپراتوری اموی رسید و آن امپراتوری را سرنگون ساخت و از امام جعفر صادق (ع) بعنوان راهبر مسلمانان دعوت کرد و سرانجام عباسیان را به خلافت رساند و بر آنان نیز شورید؛ از هنگامی که وزیران برمکی (۸۳۵-۷۸۱ میلادی) سازمان اداری خلافت عباسی را بر اساس سازمان اداری و تقسیمات کشوری ساسانیان پی ریزی کردند؛

از هنگامی که طاهر ذوالیمینین در خراسان و مازیار در مازندران درفش استقلال افراشتند؛ از هنگامی که یعقوب لیث صفاری (۸۷۹-۸۶۷ میلادی) در سیستان بر حکومت خلیفه عباسی شورید و از شاعران دربارش خواست شعر به زبانی (عربی) نگویند که او نمی داند.^{۲۷} تالبوت رایس Talbot Rice تاریخ دان می نویسد:

«... در زمینه سیاسی، پیروزی (عربان در ایران) کامل شد؛ اما در زمینه فرهنگی، این پیروزی کوتاه مدت بود، چرا که فرهنگ کهن ایران را نمی شد یک شبه از میان برد، به ویژه اینکه عربان چیز اندکی (به نام فرهنگ) از خود داشتند که بتوانند جانشین آن سازند... هنرهای ایرانی، اندیشه های ایرانی، فرهنگ ایرانی، همه و همه برجای ماند تا در خدمت اسلام شکوفایی تازه ای یابد و (از آغاز سده هشتم میلادی) با برخورداری از نیروی تازه (اسلام) بر پهنه ای به مراتب گسترده تر اثر گذارد... هنگامی که، با روی کار آمدن عباسیان در سال ۷۵۰ میلادی، خلافت از دمشق به بغداد منتقل شد، والایی یافتن فرهنگ ایرانی (در جهان اسلام) آغاز گردید...»^{۲۸}

در برابر این نظریه، تاریخ دان دیگری، آر. لوی. R. Levy، باور دارد که آیین و فرهنگ ایرانی مدت ها پیش از انتقال خلافت از دمشق به بغداد، اثرگذاری بر امپراتوری عرب را آغاز کرده بوده است. وی می نویسد:

«در خلال سال هایی نسبتاً اندک پس از حمله (عرب)، جوانان وابسته به دربار خلافت اموی، لباس های بافت محلی خود را دور انداختند و لباس های گران بهای ابریشمین گلداز دوخته شده به شیوه ایرانی برتن کردند؛ همانند ایرانیان، غذاهای ایرانی می خوردند و شیوه غذا خوردن ایرانیان را در پیش گرفتند و این ها خود از واردات (فرهنگی) از پارس بود.»^{۲۹}

پروفسور لوی همچنین می نویسد:

«... نوشته ای در زمینه سیاست و تاریخ از اوایل سده چهاردهم (میلادی)، فاش می کند چگونه هنگامی که خلیفه عمر، در اوج گسترگی خلافتش، در اندیشه سروسامان دادن و تقسیم کردن غنایم جنگی بود که به مرکز سرازیر می شد، از رایزنی یک ایرانی برخوردار شد که روزگاری در سازمان اداری ساسانی خدمت کرده بود. این شخص پیشنهاد تشکیل دیوان یا اداره ای برای ثبت و کنترل درآمدها را داد، و این هسته ای بود که ماشین اداری حکومتی از آن پدید آمد و صدها سال به خلافت خدمت کرد...»^{۳۰}

خلیفه دوم (۶۴۴-۶۳۴ میلادی) که ادعا می کرد «دادگری را از خسرو انوشیروان آموخته»،^{۳۱} به هنگام پی ریزی ساختار سیاسی و اداری حکومت در خلافت اسلام، اصل انتخاب خلیفه را برای مادام العمر حفظ نمود که به شاخه بنی هاشم از کنفدراسیون قریش منحصر می ماند. این انحصار پس از خلفای راشدین شکسته شد و بنی امیه و بنی عباس از کنفدراسیون قریش، یکی پس از دیگری، خلافت اسلام را از آن خود ساختند.

ساختار سیاسی - اداری خلافت اسلامی روی الگوی سازمان سیاسی - اداری ساسانیان پی ریزی شد. این ساختار سیاسی - اداری در دوران عباسیان، تقریباً در همه جزئیات، همانند ساختاری که در دوران ساسانی وجود داشت، تکامل پیدا کرد. گذشته از اثرگذاری فرهنگ و سازمان سیاسی - اداری ایرانی

ایران سبب شد، کسانی که سرنوشت این امامان را جلوه‌ای از ستمدیدگی خود می‌دیدند.

۳- امامت موروئی در تشیع که با برخی ویژگی‌های فرهنگ و آیین ایرانی هماهنگی زیادی داشت، کشش خاصی برای ایرانیان داشت.

۴- ازدواج امام سوم شیعیان، حضرت حسین ابن علی (ع) (۷۱۲-۶۸۰ میلادی)، با شاهدخت ایرانی شهربانو، دختر یزدگرد سوم ساسانی، و اینکه فرزند آنان زین العابدین علی ابن حسین (ع) و فرزندان و نوادگان او، امامان بعدی شیعیان، از سوی مادر ایرانی شمرده می‌شدند، جاذبه طبیعی دیگری برای ایرانیان به شمار می‌رفت.

۵- سرانجام و شاید مهمتر از همه اینکه، با گرایش به تشیع ضمن اینکه ایرانیان همچنان مسلمان بودند، می‌توانستند خود را، حتی از دید مذهبی، نسبت به عربان مستقل و متمایز نشان دهند.

به این ترتیب، تشیع به گونه بخش مهمی از جنبش فرهنگی ایرانیان برای استقلال و دوباره سازی فرهنگی و هویت ملی درآمد.^{۳۲} سده‌ها بعد که امپراتوری صفوی (۱۷۷۲-۱۵۰۱) در ایران زمین به قدرت رسید و در جناح باختری، خود را با امپراتوری سنی مذهب و گسترنده عثمانی روبرو دید، تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرد و ایرانیان از آن پس با سرعت بیشتری به این چهره ویژه از اسلام روی آوردند.

جنبه‌های جغرافیایی جنبش‌های ایرانیان

نگاهی کوتاه به نقشه جهان اسلام نظر را به این حقیقت می‌کشانند که وقتی ایرانیان در راه دوباره سازی استقلال سیاسی - فرهنگی و هویت ملی جداگانه خود تلاش می‌کردند، سرزمین‌های دیگری که به تسخیر عربان درمی‌آمدند، همانند مصر و سوریه و مغرب واقع در بخش باختری و شمال عربستان که خود روزگاری گاهواره تمدن‌های ویژه بودند، به ژرفای عربیت و فرهنگ عربی فرومی‌رفتند. این سقوط سیاسی - فرهنگی تا آن اندازه بوده است که امروز، هنگامی که به «جهان عرب» اندیشیم، این نام‌ها شاید زودتر از نام سرزمین‌های واقعی عرب، بر اندیشه نقش بندند. یکی از دلایل این وضع را شاید بتوان در این حقیقت جست که یکتاپرستی اسلام کشش نیرومندی بود میان مردمی که خدایان چندگانه این دنیایی در دین‌هاشان بیش از اندازه مورد سوءاستفاده بیدادگران قدرت خواه قرار گرفته بود و فاسدتر از آن بود که در بازسازی هویت ملی و فرهنگی غیر عربی یاریشان دهد و نگذارد همه وجود فرهنگی خود را تسلیم عربان کنند. درحالی که عربان، غیر از اسلام، چیزی به نام فرهنگ نداشتند که به ایرانیان عرضه کنند و عربیت را جانشین شهروندی و فرهنگ پیشرفته و هویت ملی بارزشان سازند. از سوی دیگر، همه کشورهای اسلامی واقع شده در ماورای خاور و شمال و شمال خاوری ایران ضمن گراییدن به اسلام، توانستند استقلال سیاسی و فرهنگی و هویت مستقل خود را حفظ کنند. این وضع را می‌توان چنین بررسی کرد که ایران، به نیروی مبارزی در

برخلاف گسترش یابنده عربی، ایرانیان جنبشی را در درون خلافت آغاز کردند که بازسازی استقلال سیاسی و فرهنگی کشور (ایران) را هدف داشت. این جنبش جلوه‌های گوناگونی یافت. از یک سو، چند مبارزه مسلحانه در گوشه و کنار کشور آغاز شد که به پیدایش حکومت‌های محلی چون حکومت‌های طاهریان (۸۷۳-۸۲۱ میلادی) در خراسان، سامانیان (۱۰۰۵-۸۱۹ میلادی) یا بازماندگان ساسانیان در جایی که امروز ازبکستان خوانده می‌شود، صفاریان (۱۴۹۵-۸۶۷ میلادی) در سیستان، دیلمیان (۱۰۵۵-۹۳۲ میلادی) در جنوب دریای خزر، سلجوقیان (۱۱۹۴-۱۰۳۸ میلادی) از آسیای مرکزی، غزنویان (۱۱۸۶-۹۹۸ میلادی) در جایی که امروز افغانستان خوانده می‌شود و... انجامید.

این‌ها، سلسله‌های شناخته شده تری هستند که حکومت‌هایی نیمه مستقل با گستره‌هایی گوناگون در بخش‌هایی از فلات ایران پدید آورده‌اند، ولی تاریخ نویسان اغلب این حقیقت را نادیده گرفته‌اند که چند شاخه از خاندان ساسانی حکومت بر بخش‌هایی دورافتاده یا غیرقابل دست‌رسی آسان از نظر جغرافیایی را برای سده‌ها پس از ضمیمه شدن ایران به خلافت عربی، ادامه داده‌اند. این شاخه‌های حکومتی بازماندگان حکومت‌های مزداری امپراتوری ساسانی بودند که پس از این مورد بررسی قرار خواهند گرفت. یکی از خانواده‌های ساسانی بر منطقه رستمدر (نور و کجور کنونی)، واقع در پشت کوه‌های بلند البرز، در مازندران، حکومت می‌کردند. آنان که استپداران (استانداران - مرزبانان) رستمدر خوانده می‌شدند حکومتشان برای قرن‌ها دوام پیدا کرد^{۳۲} و سرانجام به دست شاه تهماسب صفوی (۱۵۷۶-۱۵۲۴ میلادی) سرنگون شد.

یکی دیگر از عناصر بسیار مهم در بازپیدایی کشور (حکومت) سرزمینی در ایران، رشد مذهب شیعه در میان توده‌های مردم این سرزمین بوده است. با تنگ شدن حلقه فشار در مورد ایرانیان و ایرانی‌گری از سوی سازمان امنیتی خلافت عباسی،^{۳۳} و با افزایش ستم نسبت به توده‌های مردم در این سرزمین، تشیع مورد توجه روزافزون ایرانیان قرار گرفت.

گذشته از ویژگی‌های فقهی و تاریخی، روی آوردن فزاینده ایرانیان به تشیع ناشی از آمیخته‌ای از عوامل جغرافیایی - سیاسی زیرین بود:

- ۱- از آنجا که گروه حاکم در خلافت عباسی از اهل سنت بودند، تشیع به عنوان مذهب ضعیف شدگان، ستمدیدگان و گروه‌های محروم ایرانی مورد استقبال قرار گرفت. کشش ویژه طبیعت «اعتراض کننده» تشیع دلیل این استقبال بود. به این ترتیب، تشیع، در مجموع، به گونه دین دهقانان در ایران درآمد، دهقانانی که از زمین داران و حاکمان، یعنی طبقات سنی مذهب بالای جامعه که از سوی خلافت بغداد حمایت می‌شدند، ناخشنود بودند.

۲- تکیه ویژه در تشیع بر امامت فرزندان پیامبر اسلام (ص) که مورد ستم قرار گرفته و از خلافت‌های دمشق و بغداد شکنجه و آزار دیده بودند، همدردی طبیعی ویژه‌ای را میان توده‌های محروم و ستمدیده در

به هر حال، ایرانیان به شاخهٔ تشیع از اسلام که با ارزش‌های تاریخی و فرهنگی آنان هماهنگی بیشتری داشت روی آوردند. به پشتیبانی این باور ویژه از اسلام بود که ایرانیان پیروزمندانه هویت فرهنگی ملی جداگانه و متمایز خود را بازسازی کردند و استقلال خود را، نسبت به خلافت عربی، به دست آوردند و از آن در برابر خلافت عثمانی پاسداری کردند. به این ترتیب، تشیع نیروی تازه‌ای به جنبش‌های ایرانیان داد و با انگیزه‌های ملی ایرانیان درآمیخت.

در اینجا به نظر می‌رسد نظریهٔ آیکونوگرافی ژان گاتمن، پدر جغرافیای سیاسی مدرن، بازگویندهٔ رسای چگونگی بازپیدایی ایران به عنوان یک موجودیت سیاسی مستقل و متمایز و برخوردار از هویت ملی بارز باشد. در تشریح آیکونوگرافی، ژان گاتمن می‌گوید:

«... جداگانه بودن نسبت به محیط اطراف و سربلند بودن از مضامین ویژه، از جلوه‌گری‌های ذاتی هر گروه انسانی است... برای جداگانه بودن نسبت به محیط اطراف، یک منطقه تنها نیازمند یک کوه یا یک دره، یک زبان ویژه یا یک مهارت خاص نیست؛ چنین منطقه‌ای اساساً نیازمند یک باور استوار بر اساس یک اعتقاد مذهبی، برخی دیدگاه‌های ویژه اجتماعی و جلوه‌هایی از خاطرات سیاسی (تاریخ - م) است و اغلب به آمیخته‌ای از این هر سه نیاز دارد. به این ترتیب، منطقه‌گرایی، برگونه‌ای از آیکونوگرافی، به عنوان زیربنای استوار است... پایدارترین انگیزه‌ها، آنهایی است که به دنیای روحانی مربوط می‌شود، نه به جهان فیزیکی... و درحالی که تاریخ نشان می‌دهد انگیزه‌های روحانی تا چه اندازه پایداری دارند، جغرافیا نشان می‌دهد که تقسیمات اصلی در فضای انسانی، مربوط به پستی و بلندی‌ها یا گیاهان نیست، بلکه مربوط به اندیشهٔ مردمان است...»^{۳۴}

ایرانیان در خلال جنبش‌های طولانی خود در برابر چیرگی عربان، در تلاش حفظ فرهنگ خود و بازسازی استقلال فرهنگی و سیاسی خود بودند، تلاشی که برخاسته از باورهاشان بود: اعتقاد شیعی آنان که بدان هم مسلمان شناخته می‌شدند و هم نسبت به عربان مستقل و متمایز؛ دیدگاه‌های اجتماعی آنان که نیرومندان مخالف چیرگی عربان بر امور بود؛ خاطرات سیاسی آنان از نقش پیش از اسلام کشورشان در پیشبرد شهروندی انسان. این باورها انگیزهٔ مرکزی در اندیشهٔ ایرانیان بوده است که چگونگی روابط میان مرکز و پیرامون را در تاریخ سیزده سدهٔ اخیر ایران نمایان می‌سازد. در حقیقت، آمیخته‌ای از این انگیزه‌های آیکونوگرافیک را باید «علت وجودی - *raison d'être*» ایران، به عنوان یک موجودیت سیاسی مستقل، یک ملت جداگانه در دنیای اسلام و در جهان گسترده تر دانست.

سلسله‌های حکومتی گوناگون که از بخش‌های مختلف این سرزمین، چه از بخش‌های ایلی و چه از جوامع شهری، پدید آمدند، به ندرت کوشیدند مرکز اداری - سیاسی کشور را به زادگاه خود منتقل سازند. تغییر پایتخت در ایران، پیوسته انگیزه‌هایی جغرافیایی، تاریخی، استراتژیک یا اقتصادی داشته است. به گفتهٔ دیگر، انگیزه‌های سیاسی که مرکز اندیشه‌ها و باورهای ایرانی را اشغال کرده، گونه‌ای از یک محور استوار را به وجود آورده که گروه‌های قومی گوناگون این سرزمین را به عنوان ملتی یک پارچه درآورده است. هرگاه

برابر حکومت عربان تبدیل شد و، نقش دیوار فرهنگی سترگی را بازی کرد؛ دیوار فرهنگی سترگی که مردم سرزمین‌های واقع در خاور و شمال و شمال خاوری خود را از اسلام بهره‌مند ساخت، بی‌آنکه اجازه دهد اسلام وسیله و دست‌آویز تسلیم آنها در برابر عربیت گردد.

در این راستا، شایسته توجه است که اسلام، از سوی خود ایرانیان، به‌ویژه در روزگاران سلجوقیان و غزنویان سنی مذهب، در سراسر سرزمین‌های ماورای خاور ایران گسترش داده شد. به همین دلیل است که مسلمانان سرزمین‌های ماورای خاور و شمال خاوری ایران بیشتر از سنی مذهب‌اند. همچنین شایان توجه است که جای دقیق این دیوار فرهنگی را می‌توان در نواری از مرزهای باختری فلات ایران، از آذربایجان گرفته تا بین‌النهرین که همین نقش را در دوران پیش از اسلام میان امپراتوری‌های ایران و روم بازی می‌کرد، جست‌وجو نمود. ادامهٔ جغرافیایی این نوار پیرامونی، در جنوب بین‌النهرین، به خلیج فارس می‌پیوندد. پس از هخامنشیان و یونانیان (مقدونیان)، نه پارتیان و ساسانیان توانستند چیرگی خود را بر سرزمین‌های آن سوی این دیوار استوار سازند و نه رومیان توانستند دامنهٔ اقتدار خود را در این سوی این دیوار سترگ بگسترانند. خلافت عربی، به بهانهٔ اسلام، این دیوار را درنوردید، اما همین که اسلام دین همگان در خاور جهان شد و حکومت عربی بهانهٔ «گسترش دادن اسلام» را از دست داد و به حکومت کردن سیاسی پرداخت، به آن سوی دیوار بازپس رانده شد و به شامات و مصر محدود گشت. تا هنگامی که مغولان سرکوبگری بی‌امان را در باختر آسیا ادامه می‌دادند، با آرامش خیال می‌زیستند، اما همین که آرام شدند و سیاست‌کشورداری در پیش گرفتند، در ژرفای فرهنگی منطقهٔ حکومت خود سرنگون گشتند و همین دیوار سترگ فرهنگی مغولان ایران را از مغولان شامات و آناطولی جدا کرد و آنان را رویاروی هم قرار داد. نه خلافت عثمانی توانست این دیوار را درنوردد و نه امپراتوری صفوی یارای نفوذ به آن سوی را یافت. حتی در جهان مدرن سدهٔ بیست، هنگامی که ابر نیروهای خاوری و باختری بین‌النهرین را تا دندان مسلح کردند و بر ایران شوراندند، ستیزه‌جویی مسلحانهٔ آنها نتوانست این دیوار سترگ را در هم شکند و در نتیجه، جز انبوهی تلخکامی و تأثر برای بین‌النهرین چیزی برجای نگذارد.

در خلیج فارس نیز دوازده سده حکومت ایرانیان در ماسون (عمان) و اوایل (بحرین)، سرانجام گرفتار مهاجرت‌های بی‌پایان عربان شد و به‌میان دریای بازپس نشست. چهارده سده کوشش و فشار متقابل ایرانیان و عربان نتوانست این دیوار سترگ جداکننده را از میان بردارد و ناچار به محیطی آمیخته از ایرانیان و عربان در آن سامان انجامید. در اینجا نظریهٔ دیوید میترا نی *David Mitrany* زیر عنوان «سرزمین میانی» «*Middle Zone*» که درجایی در اروپای مرکزی، حدود رود دانوب، تشخیص داده شده، بازگویندهٔ این نقش نوار پیرامونی باختر ایران، یا خود ایران، در جهان اسلام است،^{۳۵} سرزمین میانی که در سراسر تاریخ، چیرگی فرهنگی کامل و همیشگی قدرت‌های بیگانه را بر فلات ایران مانع شده است.

گونه‌ای از مفهوم «دولت» را در ایران نمایان ساخت و وزیران سرشناسی چون میرزا تقی‌خان امیرکبیر را در پهنه سیاسی-اداری ایران معرفی کرد، چهره اروپایی شده مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» در چارچوب ساختاری نواز حکومت، یعنی «احزاب موافق و مخالف»، از راه موازین جدید «مشروطیت» به ایران بازگشت. گرچه وجود احزاب سیاسی موافق و مخالف در قانون اساسی پیشین و در قانون اساسی کنونی جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است، کارایی عملی و واقعی این جنبه ویژه از ساختار سیاسی حکومت در ایران هنوز مراحلی از فراگرد تکاملی خود را سپری می‌کند.

به هر حال، مفهوم حکومت در ایران، ۲۵ سده دگرگونی و تکامل را پشت سر گذاشته است. این گذران تکاملی، مفهوم حکومت را به گونه آیین یا ساختاری درآورده است که به گروه یا خاندان ویژه‌ای تعلق نمی‌گیرد، بلکه از آن همگان است. دست‌کم بیست و سه سلسله پادشاهی ایرانی و نیمه ایرانی بر سراسر یا بخش‌هایی از سرزمین ایران حکم رانده‌اند و رفته‌اند. همچنین، سه نظام حکومتی غیر ایرانی (حکومت سلوکی، خلافت عباسی و امپراتوری مغولی) بر این سرزمین حکمرانی کرده‌اند، مفاهیم تازه‌ای از حکومت را در این سرزمین مطرح ساخته‌اند و سرانجام یا برافزوده‌اند و یا گونه‌ای نیمه ایرانی به خود گرفته‌اند.

هم‌اکنون، حکومت در ایران، در چارچوب «جمهوری اسلامی» بر بنیادی اسلامی و براساس جلوه‌هایی از مفاهیم ایرانی تشیع استوار است. این ساختار، با مفهوم «ولایت فقیه» در رأس آن، چهره تازه‌ای از مفهوم حکومت را در ایران به نمایش درآورده است. در اینجا، شایسته توجه است که حکومت در ایران، از آغاز پیدایش، بر دو پایه جدا از هم یعنی «ملکوتی» و «مردمی» بودن استوار بوده است. این آیین کهن تا اندازه‌ای ریشه در مفاهیمی دارد که فرهنگ‌های میتراثیزم و مزدائیزم در ایران گسترانده‌اند. در فصل دوم از وداوات Videvdat از اوستا آمده است:

«هنگامی که اهورامزدا پیشنهاد کرد جمشید شاه (ییماشایتا - Yima Khashaeta) دین مقدس (مزدائیزم) را همراه نشانه‌های پادشاهی به اختیار گیرد، او سر باز زد و خود را به دریافت ودیعه دوم محدود ساخت.... با این حال، اهورامزدا نشانه‌های پادشاهی، همچون تاج و تخت، خنجر طلایی و مهر پادشاهی را به او بخشید...»^{۳۸}

این داستان که به وجود افسانه‌ای جمشید شاه پیشدادی نسبت داده می‌شود، در حقیقت مربوط به داریوش شاه هخامنشی است و هم او بود که نخست از پذیرفتن دین مزدا سر باز زد و خود را به پذیرفتن تأییددینی پادشاهی محدود ساخت ولی سرانجام دین مزدایی را نیز پذیرفت. پس از او، شاهان هخامنشی از اعلام دین ویژه خودداری می‌ورزیدند تا مفهوم تعلق حکومت به همه مردمان امپراتوری با دین‌های گوناگون خدشه نبیند. همین جنبه ویژه آیین حکومت بود که گونه‌ای مردمی داشت. در این آیین، کار اهورامزدا در زمین از سوی دو نیرو پی‌گیری می‌شد تا بازگشت فرد انسان به مفهوم جهانی انسانیت واقعیت یابد:

يك سلسله حكومتی به سستی و بیخبری و ناپایداری دچار آمده و از این انگیزه‌های مرکزی دور مانده، نیروی تازه‌ای از میان لایه‌های عادی‌ترین مردمان سربرآورده و راه را ادامه داده است. تاریخ نوشته شده ایران بهترین گواه این طبیعت کمتر شناخته شده ولی غیر پیچیده راز دگرگونی و پایداری در ایران است.

نکته پراهمیتی که در اینجا شایان توجه فراوان است، فراموش شدن برخی از پدیده‌های پیشرفته از آیین حکومت در ایران باستان است. گذران تکاملی آیین حکومت ایرانی از فرازها و نشیب‌ها و رویدادهای سیاسی گوناگون در درازای تاریخ، از یک سوزمینه را برای جذب مفاهیم تازه مانند مفاهیمی که از شیوه حکومت در اسلام گرفته شد و در صفحات بعدی مورد بررسی قرار خواهد گرفت فراهم ساخت، و از سوی دیگر پاره‌ای از ساخته‌های پیشرفته خود را از دست داد. یکی از این ساخته‌های پیشرفته در آیین ایرانی حکومت، پدیده «وزارت» است. تا آنجا که اسناد تاریخی نشان می‌دهد، امپراتوری ساسانی، در اوج پیشرفت خود، این پدیده را به جلوه درآورد. انتخاب وزیران یا مشاوران نظام حکومت را در ایران غنای تازه‌ای بخشید. نام‌هایی چون «بزرگمهر» وزیر دانشمند ساسانی به یاد آورنده این گسترش و غناگرفتن مفهوم حکومت در ایران باستان است. آمده است که شاهان در نیمه دوم دوران ساسانی وزیرانی استخدام می‌کردند که نه تنها در اداره امور کشور رایزنی می‌کردند، بلکه اداره پاره‌ای از امور را زیر نظر می‌گرفتند. رایزنی‌های موافق و مخالف وزیران، پس از اندکی، مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» (رایزان موافق و مخالف) را در ایران قوام بخشید. پس از چیرگی خلافت عباسی بر ایران، این مفهوم یا پدیده به گونه‌ای ویژه، دوباره پدید آمد. استخدام وزیران برمکی از سوی خلفای عباسی، گونه ویژه‌ای از این آیین کهن ایرانی را زنده کرد، درحالی که مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» از راه حکومت اسلامی به اروپای سده‌های میانه رفت و در پی انقلاب‌های صنعتی اروپا، با مفاهیم نوین دموکراتیک درآمیخت و به گونه احزاب موافق و مخالف خودنمایی کرد. ریشه عملی مفهوم «وزیران دست راست و دست چپ» در ایران پس از اسلام از میان رفت و، به گونه ویژه‌ای، به افسانه‌ها و داستان‌سرای‌ها رخنه نمود و به ابتدال کشیده شد. این ابتدال هنگامی به اوج رسید که افسانه‌هایی چون داستان «امیر ارسلان نامدار» خلق شد و مفهوم وزیران دست راست و دست چپ جای خود را، در آن نقالی، به «شمس وزیر» و «قمر وزیر» داد و از محدوده منطقی عملی به‌طور کلی خارج گردید و حتی در افسانه‌پردازی‌ها نیز به دنیای جادو و جادوگری وزیران پیوست.^{۳۷}

درحالی که نقش‌آفرینی يك وزیر یاری دهنده به حاکم در اداره امور کشور، در ایران پس از اسلام ادامه پیدا کرد و گذشته از برمکیان، وزیران نامداری چون خواجه نظام‌الملک و خواجه نصیر طوسی، اثری ژرف بر بنیان‌پذیری آیین حکومت و شیوه کشورداری در ایران گذارند، و درحالی که این مفهوم در دوران صفویان و قاجاریان گسترش بیشتری یافت و سرانجام تحت تأثیر مفاهیم نوین اروپایی «کابینه دولتی»

نخست نیروی روحانیت که وظیفهٔ ابلاغ احکام مقدس الهی به جامعه را عهده دار بود، و دیگر پادشاه که راهبری زندگی این جهانی انسان را در وظیفه داشت.^{۳۹} به گفتهٔ دیگر، گرچه وظیفهٔ روحانیت وظیفهٔ ای ملکوتی و وظیفهٔ پادشاهی وظیفهٔ ای این جهانی بود، ولی مأموریت پادشاه با ریشهٔ ای ملکوتی پنداشته می‌شد. این دوجنبه ملکوتی و مردمی (این جهانی) آیین حکومت در ایران، به گونهٔ آشکاری در فرهنگ سیاسی ایران خودنمایی می‌کند.

از هنگامی که آل بویه از دیلمیان و سامانیان حکومت‌های نیمه‌مستقل خود را در فلات ایران گستراندند، تا روزگار پیدایش امپراتوری صفوی در ایران، این سرزمین از سوی سلسله‌هایی چند، از درون و بیرون فلات ایران، با دست کم گونه‌ای از تابعیت اسمی نسبت به خلافت بغداد اداره می‌شد. هنگامی که خوارزمشاهیان بر ایران زمین حکومت می‌کردند، وزیر برجستهٔ ایرانی، خواجه نظام‌الملک (مرگ در سال ۱۰۹۲ میلادی) که در خدمت سلطان آلپ ارسلان و جلال‌الدین بود، نظام مالیاتی کشور را دوباره سازی کرد. جلال‌الدین ملک‌شاه تقویم گردندهٔ عربی کهن را که از رابطهٔ منظم میان ماه‌ها و فصل‌های سال و نیز میان سال‌های گوناگون نشان ندارد، در سال ۱۰۷۹ میلادی تغییر داد و تقویم تازه‌ای (تقویم جلالی) جانشین آن ساخت. این تقویم که براساس آخرین تقویم رسمی عصر ساسانی معروف به «تقویم یزدگردی» تنظیم شده است، دست‌آورد کار شورایی از ستاره‌شناسان و ریاضی‌دانان و دانشمندان برجستهٔ آن روزگار است. گویند شاعر و ریاضی‌دان بزرگ حکیم عمر خیام عضو آن شورا بوده است.^{۴۰} این تقویم نوروز را در جای دقیقش قرار داد، در لحظه‌ای که در جریان چرخش زمین به دور خود و به دور خورشید، رودرویی چهره نیمکره جنوبی با موقع خورشید به رودرویی چهره نیمکره شمالی زمین با موقع خورشید متحول می‌شود. زبان فارسی، در نتیجه جنبش فرهنگی گسترده‌ای که با خلق شاهنامهٔ فردوسی (مرگ در سال ۱۰۲۰ میلادی) به اوج خود رسیده بود، دوباره سازی شد. گرچه هلاکوخان مغول، نوهٔ چنگیزخان، به توصیهٔ وزیر با تدبیرش خواجه نصیر طوسی،^{۴۱} با نمدمالی خلیفه مستعصم عباسی و کشتن وی در سال ۱۲۵۸ میلادی، نقطهٔ پایان بر خلافت بغداد نهاد، دست‌رسی ایران به استقلال حقیقی و نهایی فرهنگی و سیاسی می‌بایستی تا سال ۱۵۰۱ میلادی به تأخیر افتد؛ سالی که نایفهٔ شانزده ساله، اسماعیل، امپراتوری صفوی را بنیان نهاد و برای نخستین بار در تاریخ اسلامی ایران، خود را «شاه شاهان» نامید. او در سن شانزده سالگی و به هنگام اعلام پادشاهیش چنین خواند:

«من امروز به زمین فرود آمدم.^{۴۲} منم سرور و پادشاه. بدان به حقیقت که منم فرزند حیدر.^{۴۳} منم فریدون،^{۴۴} منم خسرو،^{۴۵} منم جمشید،^{۴۶} و منم ضحاک.^{۴۷} منم رستم پسر زال.^{۴۸} منم اسکندر.^{۴۹} سر انال‌حق خفته است در این سینه من،^{۵۰} چون منم واقعیت مطلق و حقیقت آن باشد که من به سرانجام رسانم.»

در دوران امپراتوری صفوی (۱۷۷۲-۱۵۰۱ میلادی) ایران هویت فرهنگی جداگانه و استقلال سیاسی کامل خود را به دست آورد.

شاه اسماعیل در پیشاپیش جنبش مذهبی تازه‌ای که از اردبیل در آذربایجان سرچشمه گرفته بود، به پای قدرت رسید و از سکوی حکومت ایران بالا رفت. وی اسلام شیعی دوازده امامی را مذهب رسمی ایران اعلام کرد. این حرکت، امپراتوری عثمانی را خلع سلاح کرد. گسترش امپراتوری عثمانیان به سوی خاور، براساس این فلسفه که فرزندان عثمان خلیفه‌های اسلام هستند و حق حکومت بر همهٔ مسلمانان را دارند، می‌رفت تا ایران را دوباره گرفتار حکومت بیگانگان سازد. اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، دیوار استواری در برابر این فلسفه پدیدار آورد و آل عثمان را در آن سوی مرزها متوقف ساخت. این فیلسوف نایفه در سیزده سالگی، پیشاپیش ارتشی ده هزار نفری از مردان اهل فلسفه و عرفان قرار گرفت و خاورزمین را خیره کرد. این همان نیرویی بود که ارتش قزلباش براساس آن شکل گرفت و شاهسون‌ها چهره دیگری از آن را در ساختار زندگی ایلی نمایان ساختند.

صفویان یکپارچگی سیاسی باستانی ایران را تقریباً در چارچوب مرزهای ایران دوران ساسانی تجدید کردند. در نیمهٔ دوم دوران حکومت صفوی، امپراتوری ایران از داغستان (که اکنون در بخش جنوبی روسیه واقع است) تا بین‌النهرین، و از کابل تا بغداد گسترش یافت. از دید سیاسی، صفویان سه نوع تقسیمات کشوری در سرزمین‌های زیرحکومت خود آفریدند:

- ۱- استان‌های مرکزی که از خودمختاری بی‌بهره بودند؛
 - ۲- حکومت‌های بیگلربیگی در اطراف استان‌ها یا ایالات مرکزی که مالیات می‌دادند و از گونه‌ای خودمختاری بهره داشتند؛
 - ۳- ایالات پیرامونی که باز هم مالیات می‌پرداختند ولی از خودمختاری بیشتری برخوردار بودند.
- تفاوت اصلی میان بیگلربیگی‌ها و ایالات پیرامونی، مبهم بود. بطورکلی، می‌توان گفت که بیگلربیگی‌ها، از دید اهمیت سیاسی و میزان خودمختاری، در درجه‌ای پایین‌تر از ایالات پیرامونی قرار داشتند.

نوزده ایالت و بیگلربیگی در دوران شاه‌عباس بزرگ (۱۶۲۹-۱۵۶۸ میلادی) وجود داشت. این ایالت‌ها و بیگلربیگی‌ها عبارت بودند از (نام شهر مرکزی هر ایالت یا بیگلربیگی که با نام آن ایالت یا بیگلربیگی متفاوت بوده، در کنار نام آن ایالت یا بیگلربیگی آمده است):

- ۱- شیروان - شماخی
- ۲- قراباغ - گنجه
- ۳- چخورسعد (ارمنستان) - ایروان
- ۴- آذربایجان - تبریز
- ۵- دیاربکر - قرامه؟
- ۶- ارزنجان
- ۷- علی شکر - همدان
- ۸- بقیه عراق عجم - ری
- ۹- کرمانشاه و کلهر - کرمانشاه

- ۷- سمنان و طالقان
- ۸- کرمان
- ۹- لار
- ۱۰- بختیاری
- ۱۱- مازندران
- ۱۲- گیلان
- ۱۳- آستارا. ۵۳

حکومت‌های پیرامونی در این نظام فدراتیو (ممالک محروسه)، از استقلال یا خودمختاری چشمگیری برخوردار بودند و این وضع به هیچ وجه با یکپارچگی امپراتوری در تناقض نبود. برای مثال، هنگامی که قندهار و افغانستان جنوبی دچار شورش شد، گرگین خان (جرج یازدهم)، پادشاه خودمختار گرجستان بزرگ که رزمنده دلاوری بود، در سال ۱۷۰۳ میلادی، با حفظ پادشاهی گرجستان، از سوی شاه شاهان به بیگلربیگی قندهار و دیار وابسته آن منصوب شد و شورش آن دیار را فرونشاند. ۵۴

در پی قتل نادرشاه افشار (حکومت از ۱۷۳۶ تا ۱۷۴۷ میلادی) در ماه ژوئن ۱۷۴۷، ایران سرزمین‌های درخور توجهی از امپراتوری صفوی را در هندوستان و بین‌النهرین از دست داد. آیین تقسیمات کشوری صفوی، با همه پیچیدگی و ابهامش، تا اواخر سده نوزدهم میلادی دوام پیدا کرد. روابط میان مرکز سیاسی و شاهزاده نشین‌ها و وابستگی‌های پیرامونی از دقت و روشنی بی‌بهره بود و این نقصان بزرگی به شمار می‌رفت. این نقصان هنگامی نمایان شد که مفاهیم تازه اروپایی در مورد روابط دقیق و روشن میان مرکز سیاسی و پیرامون‌هایش، در چارچوب خطوط مرزی مشخص، به خاور زمین معرفی شد. تصادف این بود که یکی از نخستین نمونه‌های این گونه مرزهای دقیق در جهان مدرن، در خاور میان ایران و هندوستان و افغانستان ترسیم شد. اوج گرفتن نیرو و نفوذ روسیه و بریتانیا در مقام ابرقدرت‌های جهانی در سده‌های هیجده و نوزده و موقعیت ایران در همسایگی این دو قدرت، اثر ژرفی بر جغرافیای سیاسی ایران نهاد. دو جنگی که با روسیه در گرفت و به امضای پیمان‌های گلستان و ترکمنچای، به ترتیب در سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۸، انجامید، فروپاشی سرزمینی ایران را سبب گردید. بند هفتم از پیمان ترکمنچای، پشتیبانی روسیه از ولیعهدی عباس میرزا، فرزند و ولیعهد فتحعلیشاه قاجار را تضمین کرد. مقام ولیعهدی او در تهران به خطر افتاده بود ۵۵ و عباس میرزا این بند را به روسیان قبولاند. گنجانیدن این بند در پیمان ترکمنچای، دخالت قدرت‌های بیگانه در امور داخلی ایران را، برای نخستین بار، رسمیت داد و راه را برای سقوط سیاسی سریع ایران هموار ساخت. سیاستمداران و دولتمردان دیگر نمی‌توانستند بدون بهره‌گرفتن از پشتیبانی خارجی، در مقام خود بمانند یا پس از عزل شدن از مقام خود از آزار و اذیت در امان باشند. این شرایط عمومی خودبه‌خود به کاپیتولاسیون بیگانگان در ایران انجامید و تحت شرایط سقوط سیاسی کشور بود که فروپاشی سرزمینی ایران آغاز گردید.

- ۱۰- عراق عرب - بغداد
- ۱۱- فارس - شیراز
- ۱۲- که کیلویه - بهبهان
- ۱۳- کرمان
- ۱۴- قندهار
- ۱۵- بلخ
- ۱۶- مرو
- ۱۷- خراسان - مشهد
- ۱۸- هرات
- ۱۹- استرآباد (گرگان). ۵۱

تقسیمات کشوری در روزگاران صفوی پیوسته به این گونه نبود، بلکه دستخوش تغییرات و تحولات گسترده‌ای بود. در این دگرگونی‌ها، شمار ایالات اصلی از ده فراتر نمی‌رفت. این ده ایالت اصلی عبارت بودند از:

- ۱- آذربایجان
- ۲- خراسان بزرگ
- ۳- دارالمرز (مازندران)
- ۴- استرآباد (گرگان)
- ۵- کرمان
- ۶- کردستان
- ۸- فارس
- ۹- خوزستان
- ۱۰- گیلان. ۵۲

گذشته از این، گرجستان بزرگ، خوزستان، کردستان، لرستان، سیستان (نیمروز) و قهستان (قاینات) و داغستان حکومت‌های خودمختاری مهمی در امپراتوری صفوی بودند و بیشترین خودمختاری را داشتند.

شایان توجه است کسانی که از سوی دربار به حکومت رسمی بخش‌های خودمختار برگزیده می‌شدند، می‌بایست از زمینه محلی یا ایلی اساسی برخوردار باشند؛ خان یا امیر دیار خود باشند. هر ایالت یا بیگلربیگی زیر نظر شاهزاده صفوی قرار داشت و کشورداری که «لله» خوانده می‌شد، سرپرستی او را برعهده می‌گرفت. گاه پیش می‌آمد که حاکم شاهزاده، کودک خردسالی بیش نبود و هیچگاه سرزمین زیر حکومت خود را نمی‌دید، و امیر یا خان منطقه امور را سرپرستی می‌کرد. ایالات مرکزی، در تقسیمات کشوری آن دوران، ایالات خاصه خوانده می‌شدند و عبارت بودند از:

- ۱- تبریز
- ۲- قزوین
- ۳- اصفهان
- ۴- کاشان
- ۵- یزد
- ۶- ابرقوه و بیابانک

۳۴	۱۱	۵- آذربایجان خاوری
۱۹	۹	۶- آذربایجان باختری
۱۷	۸	۷- باختران
۳۰	۱۳	۸- خوزستان
۳۷	۱۴	۹- فارس
۲۳	۱۰	۱۰- کرمان
۵۳	۱۷	۱۱- خراسان
۲۷	۱۵	۱۲- اصفهان
۲۳	۶	۱۳- سیستان و بلوچستان
۱۶	۶	۱۴- کردستان
۱۲	۴	۱۵- همدان
۸	۴	۱۶- چهارمحال بختیاری
۱۶	۳	۱۷- لرستان
۱۲	۵	۱۸- ایلام
۸	۳	۱۹- کهگیلویه و بویراحمد
۱۶	۷	۲۰- بوشهر
۱۴	۵	۲۱- زنجان
۱۲	۵	۲۲- یزد
۱۰	۴	۲۳- سمنان
۱۸	۶	۲۴- هرمزگان

در ده سال گذشته نیز برشمار استانها، فرمانداری‌های کل، شهرستانها و بخش‌ها افزوده شده است.

مرز در ایران

درحالی که انسان در روزگاران باستان، برای تعیین محدوده جولانگاه خود، با مفهوم «سرحد - frontier» سروکار داشت، توجه اساسی انسان مدرن، در مورد پیرامون قلمروش، به تشخیص و تعیین «مرز - boundary» تمرکز دارد. مرز، به مفهوم کنونی آن، تا همین اواخر وجود نداشت. انسان کهن انتهای فتوحات خود را «سرحد» می‌شناخت. به این ترتیب «سرحد» مفهومی کهن و «مرز» مفهومی نو است. در تلاش برای تشخیص تفاوت میان سرحد و مرز، جغرافیادانان به نکات گوناگونی پرداخته‌اند:

کریستف Kristof (۱۹۵۹) برای تشخیص تفاوت دو مفهوم (سرحد و مرز)، معنی واژه‌ای هر یک را مورد توجه قرار داده است. سرحد از ایده «حد جلویی - in front» ریشه گرفته است مانند سر نیزه شهروندی. مرز از مفهوم «محدوده - bounds» آمده است که مفهوم محدوده سرزمینی را می‌رساند.

به این ترتیب، سرحد حالت نگاه به بیرون را القاء می‌کند و مرز حالت نگاه به درون را. درحالی که یک مرز خط مشخصی در فضای انسانی است، سرحد منطقه تماس (دو قدرت) است.^{۵۸} گرچه این مفهوم‌پردازی کریستف ممکن است در زبان فارسی

دو پیمان گلستان و ترکمنچای که با روسیان امضا شد، از دست رفتن مناطق خودمختار و وابسته به ایران در ماورای قفقاز را رسمیت داد: سرزمین‌هایی چون گرجستان، ارمنستان، آران (که بعدها روسیان آن را جمهوری آذربایجان خواندند). امضای پیمان‌های دیگری با روسیان به از دست رفتن سرزمین‌های ایرانی در آسیای مرکزی (خراسان شمالی) انجامید: بخش‌هایی که امروز جمهوری‌های ترکمنستان و ازبکستان و تاجیکستان از آنها به وجود آمده‌اند. انگلیسیان هندوستان، به بهانه نگران بودن از چشمداشت روسیان نسبت به هندوستان از راه شمال خاوری ایران، تصمیم گرفتند جنبش‌های جدایی‌خواهانه را در ایالات هرات و قندهار و در کابل تشویق کنند. ترسیم خط مرکزی از سوی آنان در خراسان و سیستان و بلوچستان تقسیم این سه استان ایرانی را به دو نیم سبب شد.

تأسیس يك حکومت مرکزی نیرومند در ایران و دوباره‌سازی ساختاری تقسیمات سیاسی - اداری کشور، آن گونه که پیوندهای میان مرکز و پیرامون سیاسی کشور را استوار سازد، می‌بایستی تا سقوط سلسله قاجار در سال ۱۹۲۶ به تأخیر افتد. در سال ۱۹۳۷، به دنبال انحلال نظام فدراتیو (ممالک محروسه)، ایران به ده «استان» و هر استان به چند «شهرستان» (برابر با کانتی‌ها counties در سیستم‌های انگلیسی و آمریکایی) تقسیم گردید. هر شهرستان نیز مشتمل بر چند بخش و هر بخش دربرگیرنده چند دهستان بود و هر دهستان به شماری روستا تقسیم می‌شد. اندکی پس از آن تاریخ، گونه تازه‌ای از بیگلربیگی‌های دوران صفوی، به عنوان «فرمانداری کل»، معرفی شد که از دید میزان اهمیت و رتبه سیاسی، در درجه پایین‌تری نسبت به استان قرار دارد:

حکومت مرکزی

یکان سیاسی درجه یکم	یکان سیاسی درجه دوم
استان	فرمانداری کل
شهرستان	شهرستان
بخش	بخش
دهستان	دهستان
ده	ده

قانون تقسیمات کشوری ۱۹۳۷ ایران را به ده استان و پنجاه شهرستان تقسیم کرد.^{۵۶} از آن تاریخ این تقسیمات دگرگونی‌های فراوان یافته است. در سال ۱۳۶۵، ایران شامل ۲۴ استان و فرمانداری کل، ۱۹۶ شهرستان و ۵۱۰ بخش بود (نگاه کنید به جدول زیرین).

تقسیمات کشوری ایران در سال ۵۷۱۳۶۵

استان یا فرمانداری کل	شماره شهرستان‌ها	شماره بخش‌ها
۱- تهران	۷	۲۴
۲- استان مرکزی	۸	۱۳
۳- گیلان	۱۱	۲۲
۴- مازندران	۱۵	۳۶

چارچوب چهار کوست بزرگ؛ و حکومت‌های مرزدار بیرونی که مشهورترین آنها، حکومت حیره در بین‌النهرین بود. در بخش شمال باختری خلیج فارس، آنجا که سرحداتی دو امپراتوری ایران و روم به هم می‌رسید، پادشاهی نیمه مستقل حیره، در قرن پنجم میلادی، کنار رود دجله با فاصله اندکی از پایتخت ساسانیان در تیسفون، تأسیس شد. این حکومت سرحدداری که از سوی ایرانیان تأسیس شده و مورد پشتیبانی آنان بود، نقش یک سپر را برای ایران داشت و فشارهای سیاسی رومیان را خنثی می‌کرد. در حرکتی همگن، رومیان نیز پادشاهی نیمه مستقل غسان را درجایی که امروز سوریه شناخته می‌شود، تأسیس کردند تا همان نقش را در برابر فشار ایرانیان داشته باشد. مسعودی جغرافیانویس عرب درباره حیره می‌نویسد:

«هنگامی که اسلام آمد، خسرو پریز شاه ایران بود و او عیاز بن قبیس طایی را بر عریان حیره پادشاهی داد و پادشاهی او نه سال به درازا انجامید... آنگاه شمار پادشاهان حیره، اعم از عرب و ایرانی، به بیست و سه رسید که برای ششصد سال حکومت کردند...»^{۶۱}
درباره پادشاهی غسانیان، همین جغرافیانویس می‌گوید:

«... این گونه بود که غسانیان بر عریان شام (دمشق) چیرگی یافتند، و رومیان بودند که پادشاهی آن دیار را بدانان دادند. نخستین پادشاه غسانی شام حارث بن امر بن عامر بود...»^{۶۲}
این آیین، همراه با آیین حکومت سرحدداری درونی، از سوی خلافت عباسی ادامه یافت. چندین حکومت مرزدار از این دست تأسیس شد که دراز عمرترین آنها حکومت مرزدار خزیمه در قهستان (کوهستان) بود؛ جایی که امروز شامل قاینات، طیس و بیرجند می‌شود. در دوران ساسانیان، این منطقه بخشی از حکومت مرزدار سیستان به شمار می‌رفت.^{۶۳} در حقیقت، حکومت مرزدار خزیمه در دوران خلافت مروان اموی، حدود ۶۸۴ میلادی، از سوی یکی از فرماندهان دلیر ارتش خلافت، به نام خازم بن سلمی، تأسیس شد و تا سال ۱۹۳۷ میلادی دوام آورد و اثر ژرفی بر پیدایش و گذران تکاملی مرزهای نودر جناح خاوری ایران گذارد.

صوفیان نیز آیین حکومت مرزدار را دوباره سازی کردند، بی آنکه برای استوار ساختن بنیادهای سیاسی و پیوندهای جغرافیایی و حقوقی میان مرکز و پیرامون‌های سیاسی کشور، تلاش کرده باشند، تلاشی که برای نقش‌آفرینی ژرف این نظام حکومتی در دنیای مدرن ضروری بود. این کوتاهی هنگامی آثار منفی خود را آشکار کرد که اقتدار حکومت مرکزی ایران نسبت به حکومت‌های پیرامونی، در دوران قاجار، رو به سستی نهاد. این هنگامی بود که رقابت میان ابرقدرت‌های روسی و انگلیسی در قرن نوزدهم در داخل و در اطراف ایران اوج گرفت. منافع استراتژیک روسیه و بریتانیا در آسیای مرکزی و در باختر شبه قاره هند ایجاد مناطق شهری در چارچوب مرزهای مشخص جغرافیایی - سیاسی میان آن دو ابرقدرت را ضروری ساخت. کار ترسیم این مرزها از ۱۸۷۰ آغاز شد؛ از هنگامی که نه تنها ایران بطور کلی با پیچیدگی‌های جغرافیایی و حقوقی تعیین مرزهای نو بیگانه بود، بلکه روابط ابهام‌آمیز مرکز و پیرامون همراه با ضعف سیاسی عمومی کشور

کارایی چندانی نداشته باشد، ولی «سرحد»، به هر حال، منطقه تماس دو موجودیت سیاسی - اجتماعی یکپارچه و جدا از هم است که با اطمینان می‌تواند جلوگاه محدوده خارجی نیرو و نفوذ یک حکومت نام‌گیرد و / یا می‌تواند جلوگاه خط فشار دو قدرت بر یکدیگر تعبیر گردد. سرزمین‌های سرحدی خاور ایران (خراسان بزرگ، سیستان بزرگ و بلوچستان بزرگ) که در مدتی کمتر از یک سده (در سده نوزده) جلوگاه فشار سیاسی و پیش‌وپس راندن میدان نفوذ دو قدرت ایران و هند بریتانیا بود، بهترین نمونه تعریف یاد شده در بالا از مفهوم «سرحد» در دوران‌های نزدیک به دوران ما شمرده می‌شود. بهترین نمونه مناطق سرحدی در جهان کهن، مناطقی بود که دو امپراتوری ایران و روم را از هم جدا می‌ساخت. همچنین، نمونه‌هایی از «سرحد» به گونه خط مرزی را می‌توان در جهان باستان یافت، مانند دیوار چین، دیوار هادریان در بریتانیای عصر رومیان، و سد سکندر در شمال خاوری ایران. این دیوارها، به عنوان سدهای جداکننده تمدن‌ها از بی‌تمدنی‌ها، در مناطقی که نزدیکی این دو بیش از اندازه بود، ساخته می‌شد. به گفته دیگر، این دیوارها را می‌توان، به عنوان بخش کوچکی از مناطق گسترده تر سرحدی، تعریف کرد. با این حال، شایان توجه است که فردوسی بزرگترین حماسه‌سرای ادبیات فارسی، در شاهنامه از ستون‌های مرزی میان ایران و توران (ترکمنستان کنونی) در دوران بهرام گور ساسانی (۴۲۰-۴۳۸ میلادی) سخن گفته است.^{۵۹}
مفهوم سرحد، به هر حال، نزد ملت‌های گوناگون، متفاوت بوده است. ژان گاتمن می‌نویسد:

«نزد برخی ملت‌ها، سرحد خطی بود در فضا که می‌بایست حفظ و نگهداری شود؛ مفهوم فرانسوی سرحد طبیعی (frontieres naturelles) شاید بهترین جلوه دهنده این امر باشد... نزد دیگر ملت‌ها، سرحد یک منطقه پیرامونی بود که دگرگونی‌های اجتماعی و اقتصادی پدیدآورنده یک ملت را سبب می‌شود و به بهزیستی آن ملت یاری می‌رساند...»^{۶۰}

با پیدایش «اقتصاد بین‌المللی» در سده نوزده، که خود ناشی از گسترش امپریالیسم با گرایش جهانی در دوران‌های جلوتر بود، با خاصیت ذاتی آن که ایجاد نظام اقتصادی بین‌المللی از راه گسترش سیستم نوین بازرگانی و ارتباطات جهانی است، نیاز به مشخص ساختن خط دقیق برخورد میان حکومت‌ها از راه نمایندگی‌های بازرگانی و سیاسی آنها بالا گرفت. تأسیس پدیده‌ای تازه به نام گمرک‌خانه روی خط دقیق برخورد دو حکومت، نخستین گامی بود که تعیین خطوط مرزی میان دو حکومت سرزمینی را در پی داشت. نخستین نمونه‌های خطوط مرزی نو در آمریکای شمالی، استرالیا، آفریقای جنوبی و شمال خاوری هندوستان (میان دو امپراتوری ایران و بریتانیا) پدید آمد.

گذشته از آنچه فردوسی درباره ستون‌های مرزی ایران در دوران بهرام گور گفته است، به نظر می‌رسد که ساسانیان مفهوم «سرحد» را به گونه روشنی گسترش دادند. آنان دوگونه حکومت مرزدار یا «سرحدداری» به وجود آوردند: حکومت‌های مرزدار درونی در

- می شود و منظور همان «پیامبر» است.
 ۶. همان منبع پیشین.
 ۷. پروفیسور ژان گاتمن فقید در یادداشتی جداگانه به تاریخ ۱۹ مه ۱۹۹۲ به نگارنده، نقل قول از نامه‌های خصوصی یادشده‌اش را مجاز ساخت.
 8. Prof. Pio Fillipani - Ronconi, of Naples University, «The Tradition of Sacred Kingship in Iran», in George Lenczowski's Publication on Iran, USA, 1978, pp. 51- 2.
 9. Peter J. Taylor (1989), **Political Geography**, Second ed. London, p. 117.
 10. Jean Gottmann, «Evolution of the Concept of Territory», **Social Science Information**, Paris, 1976, Vol. 14, Nos. 3/4, p. 3.
 ۱۱. همان منبع.
 ۱۲. ودیعی، دکتر کاظم، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۸۰، تهران ۱۳۵۳، صفحه‌های ۱۵۹ تا ۱۶۱.
 13. Peter Louis Templeton, (1979), **The Persian Prince**, London, p. 14.
 14. Fillipani - Ronconi, op. cit., p. 51-83.
 ۱۵. متن این فرمان یا منشور به زبان اکادی و به گونه استوانه‌ای است که هم اکنون در موزه بریتانیا حفظ می شود.
 ۱۶. اشاره به تقسیمات کلی امپراتوری به چهار کشور که هر یک به کشورهای کوچک تر تقسیم می شد.
 17. Templeton, op. cit., p. 15.
 ۱۸. صفحه‌ای از برنز یا از هر فلز دیگری در فارسی «جام» خوانده می شود. همچنین کاسه‌ای فلزی یا فلورین را «جام» گویند. از سوی دیگر، شاهنامه فردوسی از جمشید، شاه افسانه‌ای و بنیان‌گذار ایران، یاد می کند که «جام جهان‌نما» داشته است. مفهوم «گوی طالع‌بینی» در همه فرهنگ‌ها آمده است. بر این اساس، نگارنده باور دارد که جمشیدشاه افسانه‌ای کسی جز داریوش شاه هخامنشی، دارنده جامی از نقشه جهان متقدم آن روزگاران نبوده است. دلایل دیگری این باور را توان می بخشد که شرح همه آن در این نوشته نمی گنجد.
 ۱۹. پیش از آن، بابلیان شکل‌هایی کلی از برداشت خود از جهان برجای گذارده بودند.
 ۲۰. برای آشنایی بیشتر با این گونه موارد، نگاه کنید به کتاب «میراث پارس» «The Legacy of Persia» تهیه شده از سوی پروفیسور آربری A.J. Arberry چاپ کلارندن آکسفورد، ۱۹۵۳.
 ۲۱. پیروز مجتهدزاده، شیخ نشین‌های خلیج فارس، انتشارات عطایی، تهران ۱۳۴۹، ص ۳۱.
 22. E.A Walis, (1902) **A History of Egypt**, London, p. 64.
 23. R.H. Major, (1857), **India in the Fifteenth Century**, p. 15.
 ۲۴. این کشورها عبارت بودند از: ماد (بزرگ و کوچک)، پارس، کرمان، ایلام (لر و کرد)، کادوسیان (گیلان)، آماردها و تهورها (مازندران)، و هرگان (گرگان)، پارت (خراسان شمالی)، هاراو (هرات)، مارگو (مرو)، درنگیان (سیستان)، هرخواستیش (قندهار)، تته‌گوش (کابل)، گندار (افغانستان خاوری- پشتون)، سند، باکتریا، کارازم (خیوه و خوارزم)، سگدیه (بخارا و سمرقند)، سکای بزرگ (ماورای جیحون)، سکای کوچک (ماورای سیحون)، ماتیانز و ساسپیرز (میان ماد و دریای سیاه - ملداوی)، مورچش (گرجستان)، کالجش (خاور دریای سیاه - بخشی از اوکراین)، اورارتو (آرارات- قفقاز)، تیباران در کرموداس (بخشی از قفقاز)، ارمنستان، آسور، بابل، آنتولی، جزایر دریای اژه، سوریه، فنیقیه، فلسطین، قبرس، گبت (مصر)، لیبیه، بورگیه (بن‌غازی)، تیوبیه (اتیوپی)، تراکیه (مقدونیه و دانوب)، کارتاژ (تونس). (منبع - ودیعی، دکتر کاظم، مقدمه‌ای بر

به از دست رفتن سرزمین‌های پهناوری در خراسان، سیستان و بلوچستان انجامید. هرگاه ادعا می شد که حکومت‌های پیرامونی نسبت به ایران مستقل هستند، تهران از اثبات حقوقی یا فیزیکی خلاف آن عاجز می‌ماند. به این ترتیب، مرزهای خاوری ایران، در میانه آستان‌های یادشده ایرانی تعیین شد.

در عین حال، روند تکاملی این مرزها، از نقش‌آفرینی حکومت مرزداري خزیمه در قاینات و سیستان تأثیر ژرفی پذیرفته است؛ حکومتی که از نفوذ فراوانی در نیمه باختری بلوچستان بزرگ در نیمه دوم سده نوزده و نیمه نخست سده بیست نیز برخوردار بود.

به هر حال، بیشتر مرزهای ایران با کشورهای همسایه تعیین و ترسیم شده و به گونه نهایی رسمیت یافته است. این مرزها و تاریخ رسمیت یافتن آن‌ها به قرار زیر است:

۱- مرزهای شمالی (با امپراتوری پیشین روسیه، جماهیر پیشین شوروی و جمهوری‌های ترکمنستان، آذربایجان، ارمنستان و نخجوان کنونی).

الف- با جمهوری‌های آذربایجان، ارمنستان و نخجوان ۱۸۲۸-۱۹۶۲

ب- با جمهوری ترکمنستان ۱۸۸۱-۱۸۹۳

مرزهای دریایی ایران در دریای خزر همچنان نامشخص است.

۲- مرزهای باختری:

الف- ترکیه ۱۹۳۷-۱۹۲۶-۱۹۱۴-۱۶۳۹

ب- عراق ۱۹۷۵-۱۹۳۷-۱۹۱۴

۳- مرزهای خاوری:

الف- افغانستان ۱۹۳۵-۱۹۰۵-۱۸۹۵-۱۸۷۲

ب- پاکستان ۱۹۰۵-۱۸۹۶-۱۸۷۰

۴- مرزهای جنوبی (مرزهای دریایی در خلیج فارس):

الف- عربستان سعودی ۱۹۶۸

ب- قطر ۱۹۷۰

پ- بحرین ۱۹۷۲

ت- دویبی ۱۹۷۴

ث- عمان ۱۹۷۵

●● زیر نویس ها

1. John Murray, **Iran Today**, Tehran - October 1950, Vol. I, p.7.

۲. افزودن یهودیان باستان به جمع دشمنان ملی ایران، شاید درست نباشد.

3. J.H. Iliff, «Persia and the Ancient World», in A.J. Arberry's «The Legacy of Persia», Oxford, 1953, pp. 1- 39.

4. L. Lockhart, «Persia as seen in the West», in A. J. Arberry's the «Legacy of Persia», op. cit., p. 326.

۵. «چوبان» در فرهنگ‌های یهودی و مسیحی به معنی استعاری گرفته

- مغولان را در ایران نرم سازد، چنان که مغولان ایران به زودی ایرانی شدند. ۴۲. شاه اسماعیل در اینجا به جنبه ملوکوتی حکومت در ایران اشاره دارد. ۴۳. اشاره به «حیدر» در اینجا دوجنبه دارد: حیدر هم نام پدر اسماعیل بود و هم از نام‌های حضرت علی ابن ابی طالب (ع) امام نخستین شیعیان و قهرمان حق و دادگری میان ایرانیان. ۴۴. فریدون، پادشاه افسانه‌ای است که برابر افسانه‌های ایرانی در پشت کوه‌های مازندران خوابیده است و روزی بیدار خواهد شد که جهان پر از بیداد و ستم گردد و او فساد و بیدادگری را براندازد. اسماعیل در اینجا خود را فریدون بیدار شده می‌خواند. ۴۵. خسرو، در اینجا خسرو انوشیروان ساسانی است که به دادگری شناخته می‌شد. اسماعیل خود را در اینجا خسروی دادگر می‌خواند. ۴۶. جمشید شاه افسانه‌ای (داریوش شاه هخامنشی) در آیین ایرانی، آغازکننده حکومت در ایران شناخته می‌شود. اسماعیل در اینجا خود را جمشید و آغاز دهنده مجدد حکومت می‌خواند. ۴۷. ضحاک در افسانه‌های ایرانی، مقابل جمشید یا فریدون قرار می‌گیرد. اسماعیل در اینجا خود را ضحاک می‌خواند و پادزهر حکومت بیگانگان در ایران. ۴۸. رستم در افسانه‌های ایرانی نیرومندترین انسان است. اسماعیل در اینجا خود را نیرومندترین انسان زمان خود می‌خواند. ۴۹. اسکندر مقدونی تسخیرکننده ایران، خیره کننده همه نسل‌های ایرانی است. اسماعیل خود را در اینجا شخصیت خیره کننده نسل‌ها می‌خواند. ۵۰. اناالحق فریادی است که حلاج در برابر خلافت بغداد سرمی‌داد و انسان را «حقیقت مطلق» می‌دانست. اسماعیل در اینجا خود را وارث فلسفه حلاج نیز می‌داند. ۵۱. کلاوس مایکل رهبرین، نظام ایالات در دوره صفوی، ترجمه کیکاووس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۷، ص ۲. ۵۲. دکتر کاظم ودیعی، مقدمه‌ای بر جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۲۸۰، تهران ۱۳۵۳، صص ۸-۱۷۷. ۵۳. رهبرین، همان منبع، صص ۱۷۷-۸. ۵۴. رهبرین، همان منبع، صص ۱۳۶. ۵۵. نگاه کنید به: دکتر جواد شیخ الاسلامی، «افزایش نفوذ سیاسی روس و انگلیس در ایران»، بخش دوم، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۳۶، تهران خرداد ۱۳۶۹، ص ۴. ۵۶. ودیعی، همان منبع، صص ۱۹۴. ۵۷. مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی مهر ۱۳۶۵، جلد یکم، ص ۵. 58. Peter, J. Taylor, (1989), *Political Geography*, Second ed., London, p. 145. 59. Ferdosi (Hakim Abolqassem), *Shahnameh*, English translation by Arthur G. Warner and Edward Warner, London, 1925, Vo. viii, pp. 92, 160, 161, 164. 60. Jean Gottmann, (1976), «Evolution of the Concept of Territory», *Social Science Information*, Vol. 14, No, 3/4 Paris, p. 34. ۶۱. مسعودی، همان منبع، صص ۵-۴۶۴. حکومتی که به هنگام پیدایش اسلام در بین‌النهرین تأسیس شده بود نمی‌توانست شش قرن در همان منطقه‌ای دوام یافته باشد که خلافت عباسی برای مدتی مشابه بر جهان اسلام حکومت می‌کرده، مگر آنکه مسعودی پیدایش حکومت حیره را شش سده پیش از پیدایش اسلام دانسته باشد. ۶۲. مسعودی، همان منبع، صص ۴۶۷. ۶۳. فرماندهی حکومت مرزدار سیستان، در دوران بهرام گور ساسانی، با شخصی به نام «سوفرای» بود. (نگاه کنید به پوردادود، ایران باستان، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۵۴۲، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۰).

- جغرافیای انسانی ایران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، صص ۱۵۹ تا ۱۶۱. ۲۵. مسعودی، ابوالحسن بن حسین، مروج الذهب، ترجمه فارسی، تهران ۱۹۷۷، ص ۲۴۰. ۲۶. اینستانسف، کنستانتین، مطالعاتی درباره ساسانیان، ترجمه فارسی از کاظم کاظم‌زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۸، صفحات ۶۳ و ۶۴. ۲۷. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، چاپ ششم، تهران ۱۳۶۳، جلد یکم، صص ۱۶۵-۶. 28. Prof. Talbot Rice, «Persia and Byzantium», in A.J. Arberry's *The Legacy of Persia*, op. cit., p. 41. 29. R. Levy, «Persia and the Arabs», in A.J. Arberry's *The Legacy of Persia*, op. cit., p. 61. 30. R. Levy, op. cit., p. 61. ۳۱. دومین خلیفه گفته بود «انی تعلمت العدل من کسری - من دادگری را از خسرو انوشیروان آموختم». نقل از سند یاد شده در زیر: مقدسی، المعروف بالبشاری احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، طبعه الثانيه، لیدن ۱۹۰۶، ص ۸. ۳۲. پیروز مجتهدزاده، «شهرستان نور»، بخش دوم، تاریخ، چاپ صبح امروز، تهران ۱۳۵۲. ۳۳. سازمان امنیتی که به دستور خلیفه منصور عباسی تشکیل شد، نخستین تشکیلات امنیتی بود که ملت‌های اروپایی قرون وسطی از آن اقتباس کردند و امروزه به گونه دستگاه‌های اطلاعات و امنیت، بخش لاینفکی از سازمان سیاسی - اداری همه کشورهای جهان شمرده می‌شود. ۳۴. تشییعی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، از دید نقش‌آفرینی سیاسی (جغرافیای سیاسی)، با بنیادگرایی اسلامی روزگار ما تفاوت دارد. بنیادگرایی اسلامی کنونی در ایران متکی بر اصل «جهانی بودن اسلام» است و شاخه‌گرایی سیاسی - مذهبی را در آن راهی نیست. ۳۵. در پیشگفتاری بر این نظریه، دیوید میترا نی می‌نویسد: «درجایی میان دو دریای بالتیک و آدریاتیک، پیوسته پرده‌ای وجود داشته است. گاه این پرده، پرده سیاست‌ها بوده یا پرده آرمانها و باورهای مذهبی؛ سرزمینی شگفت‌آور با چیزی از جادوگری سیاسی در آن، و این برداشت از آنجا پای می‌گیرد که چندین جنبش سیاسی و اجتماعی که بدان رسیدند، نابود شدند. رومیان کوشیدند پیرامون جنوبی آن‌را دور زنند، ولی پس از تلاش فراوان پای پس نهادند. ترکان در اوج اقتدار خود به این خط رسیدند، ولی نتوانستند از آن بگذرند. جویبار آتشین پروتستانیزم باختری به آن سوی این پرده رخنه نکرد و کلیسای خاوری در پشت آن ماند. حتی در روزگار توسعه اقتصادی نزدیک تر به ما، انقلاب صنعتی از آن عبور نکرد...». David Mitrany, «Evolution of the Middle Zone», *Annals of American Political and Social Science*, September 1950. 36. Jean Gottmann, (1964), «Geography and International Relations», in W.A.D. Jackson's «*Political and Geographic Relationships*», Princeton Hall Inc., Englewood - Cliffs, N.J. ۳۷. برای آشنایی بیشتر با چگونگی پیدایش این افسانه‌ها، نگاه کنید به نوشته‌ای از دکتر محمد جعفر محبوب در همین زمینه، مجله سخن، دوره ۱۱ (۱۳۳۹) شماره‌های ۸، ۹، ۱۰، ۱۱. 38. Fillipani - Ronconi, op. cit., p. 57. 39. Ibid. 40. Templeton, op. cit., p. 23. ۴۱. خواجه نصیر طوسی، پراهمیت‌ترین اندرزنامه سیاسی دوران پس از اسلام ایران را به زبان فارسی و به نام «سیاستنامه» نوشت. این سیاستمدار دانشمند توانست نقطه پایان بر خلافت عربی بغداد نهد و خشونت حکومت